



روزنک

گپ و گفتی با

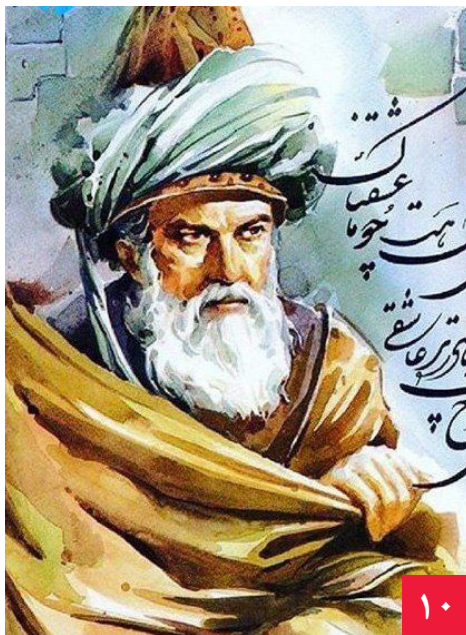
دکتر برهانی؛ جراح و متخصص چشم

بهترین دوران عمر انسان سال های دانشگاه است. چون انسان در جوان ترین سنین خود به سر می برد و از شور و نشاط و انگیزه بالایی برخوردار است. ولی متأسفانه برای جامعه مهاجر شاید کمی متفاوت باشد. چون باید به فکر تامین هزینه های ناشی از تحصیل و موارد مربوط به آن باشد. اما با همه ی این وجود یکی از بهترین دوران عمر انسان است.





۷



۱۰



۴



۱۶

روزنگ

دوماهنامه فرهنگی اجتماعی

دی ماه ۱۳۹۹ | سال اول
شماره دو | رایگان | نسخه مجازی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حبیب الله حسینی

سردبیر: شهلا رضایی

هیات تحریریه: شکیلا احمدی

هیات تحریریه: پروین اکبری

هیات تحریریه: سفیر

هیات تحریریه: حبیب الله حسینی

هیات تحریریه: قمر راسخ

هیات تحریریه: شهلا رضایی

هیات تحریریه: رقیه غلامی

هیات تحریریه: طاهره سادات جعفری

هیات تحریریه: محمد خاوری

گرافیک و صفحه آرایی:

طراحی جلد: علیرضا موسوی

ویراستار: سفیر

کاری از دانشجویان افغانستانی

راه های ارتباطی نشریه:

پایگاه اینترنتی: www.Rowzanak.ir

پست الکترونیک: info@Rowzanak.ir

صفحه اینستاگرام:

[Instagram.com/rowzanak](https://www.instagram.com/rowzanak)

کانال تلگرام:

t.me/Rowzanak

صفحه فیسبوک:

facebook.com/Rowzanak

- ۴ قتل خاموش
- ۶ خرید مسکن در ایران؛ بلی یا خیر؟
- ۷ مصاحبه با دکتر برهانی، پزشک مهاجر
- ۱۰ مروری بر زندگی مولانا
- ۱۲ نوبهار
- ۱۴ معرفی باز محمد مبارز
- ۱۶ حقوق زن در افغانستان
- ۱۸ زنگ انشا؛ توریست



سردبیر

شهلا رضایی

کارشناسی ارشد ژئوتکنیک

دوست من سلام

در هیاهوی زندگی دریافتم چه دویدن‌هایی که فقط پاهایم را از من گرفت، در حالیکه گویی ایستاده بودم. چه غصه‌هایی که فقط باعث سپیدی موهایم شدند، در حالیکه قصه‌های کودکانه‌ای بیش نبودند. دریافتم کسی هست که اگر بخواهد می‌شود و اگر نه نمی‌شود؛ به همین سادگی! کاش نه می‌دویدم و نه غصه می‌خوردم و فقط او را می‌خواندم. پس اینک او را می‌خوانم و به یاد و به یاریش قلمم را تکان می‌دهم.

فرصتی دوباره یافتیم تا به بهانه انتشار مجدد روزنک با خوانندگان عزیز به گفتگو بپردازیم. انتشار این شماره از نشریه بدون مشارکت شما عزیزان امکان‌پذیر نبود. استقبال شما با ارسال نظرات، انتقادات و پیشنهادات باعث شکوفایی این نشریه در جمع بزرگان حوزه‌ی علم و فرهنگ خواهد شد. انتظار داریم همانند همیشه با ارسال نظرات خوبتان بر غنای علمی این نشریه بیافزایید. اینک همزمان با انتشار این شماره از نشریه، جا دارد از زحمات تمامی دست‌اندرکاران صمیمانه سپاس‌گزاری نموده و برای همه بزرگواران، از درگاه خداوند متعال توفیق روزافزون مسئلت نمایم.

با آرزوی موفقیت برای یکایک شما





قتل خاموش

نقدی بر فرهنگ ازدواج در افغانستان

در باورهای غلط، کمبود آگاهی، رقابت های فAMILI و ... دارد.

گلّه - طویانه

یکی از این سنت ها، «گلّه» یا «طویانه» نام دارد. گلّه یا طویانه، مبلغ زیادی پول است که خانواده داماد باید به پدر عروس بدهند، تا او راضی به ازدواج دخترش با آن پسر شود. وجه تسمیه اش هم گویا این است که چون در گذشته وضع دامپروری بهتر بوده، خانواده داماد جهت ادای این دین، حیواناتی چون گوسفند، بز و گاو را به پدر عروس پیشکش می کردند.

در خیلی از مناطق، علاوه بر گلّه، مخارج سنگین دیگری هم با نام های جالبی بر عهده داماد است. یکی از مهم ترین آن ها «بخش» نام دارد. علاوه بر گلّه که به پدر عروس تعلق می گیرد، وجوه جنس یا نقد دیگری هم باید به بعضی از بستگان عروس از جمله خواهر، برادر، عمو، دایی، عمه، خاله، مادر بزرگ و پدر بزرگ پرداخت شود که به آن «بخش» می گویند. به عنوان مثال در گذشته «بخش» برادر عروس» یک گاو ماده (مدگو) بوده که

مراسم ازدواج در هر جامعه با آداب و رسوم خاص و متناسب با فرهنگ همان جامعه برگزار می شود. در هر گوشه از کشور عزیز ما افغانستان هم، مراسم ازدواج به شکل خاصی برگزار می شود. به علت داشتن فرهنگ و تاریخ مشترک، اشتراکات و تشابهات زیادی هم در این مسئله بین اقوام مختلف وجود دارد. جشن عروسی یا همان «طوی»، همیشه جزو به یادماندنی ترین دوره های فAMILI و دوستانه است. علاوه بر عروس و داماد، بقیه هم خوشحالند و از جشن لذت می برند. اما آیا تا به حال فکر کرده اید که این دو نفر با گذشتن از چه مراحل سخت و کمرشکنی به این درجه رسیده اند که تازه از صفر شروع کنند؟

در کنار آن همه مراسم های زیبا و در عین حال ساده که این جشن را خاطره انگیز می کنند، متأسفانه سنت هایی با هزینه های کمرشکن هم وجود دارند که هر کدامشان به تنهایی کافی است تا توان پا پیش گذاشتن را از هر جوانی بگیرد. مصارف و هزینه های اضافی که تبدیل به هنجار شده اند و کمتر کسی حاضر است از آن ها تخطی کند. سنت هایی که ریشه

ازدواج، یک پیوند مقدس بین زن و مرد و اولین قدم برای تشکیل کانون خانواده است. فلسفه ازدواج به نیازهایی که در درون هر انسان اعم از مرد و زن نهفته، برمی گردد. هر انسان سالم و بالغی از لحاظ روحی و جسمی نیاز به جنس مخالف را در زندگی اش احساس می کند. کامل ترین و جامع ترین پاسخ به این نیازها ازدواج است. اگر چه روش های متعددی از سوی افراد مختلف برای پاسخ به نیازهایشان استفاده می شود، اما فقط در یک ازدواج موفق، می توان به آرامش دست یافت. احساس خوشبختی و آرامش پایدار، مهم ترین دستاورد ازدواج است.



نسفیر

عضو تحریریه

وقتی به اطلاعات و آمار نگاه می‌کنیم، آمار خشونت علیه زنان در جامعه افغانستان همچنان بیشتر از خیلی از نقاط دنیا است. پس گله نه تنها راه حل نیست، بلکه خود عامل بسیاری از بدبختی‌ها است.

متأسفانه پدر و مادرها به جایی که زمینه رشد و پیشرفت فرزندان را فراهم کنند، با تحمیل فشارهای اقتصادی و فشارهای ناشی از آن، عرصه را بر آن‌ها تنگ‌تر می‌کنند. حتما در اطرافیان شما هم افرادی هستند که تا سال‌ها بعد از ازدواج در حال پس دادن پول‌هایی می‌باشند که به خاطر مسائلی چون گله، تالار و... قرض گرفته‌اند. تازه بعد از ادای همه این بدهکاری‌ها باید از صفر شروع کنند.

گله و سنت‌های خرافی دیگر مثل آن، باعث بالا رفتن سن ازدواج و همچنین کاهش میل جوانان به ازدواج شده است. این خودش می‌تواند یکی از بزرگترین عوامل ترویج فساد، فحشا، اعتیاد و دیگر رذایل اخلاقی در میان جوانان باشد. جوانانی که خداوند آن‌ها را به والدینشان امانت داده است و آن‌ها هم با خون جگر و تمام داشته‌ها و نداشته‌هایشان آن‌ها را بزرگ کرده‌اند و تا به اینجا رسانده‌اند، اما با تقید به قیود اشتباهی که پیشینیانشان وضع کرده‌اند، با دستان خودشان زمینه سقوط آن‌ها را فراهم می‌کنند.

اما در این میان خانواده‌هایی هم هستند که به جای پیروی کورکورانه از پیشینیانشان و فکر به منافع شخصی، به دنبال خوشبختی فرزندان‌شان هستند. خانواده‌هایی که با وجود نگاه‌های سنگین، سرزنش‌ها و قضاوت‌های مردم، این جرئت را به خود داده‌اند تا سنت‌های خرافی را زیر پا بگذارند و از راه درست برای خوشبختی فرزندان‌شان بکوشند؛ نه اینکه برای بستن دهان مردم، خودشان را فریب دهند. به تجربه دیده ایم که در این خانواده‌ها که معیارشان ثروت نیست و پول را مظهر و ضامن خوشبختی نمی‌دانند،

منحوس و منفور «گله» است.

استدلال‌های عامه مردم هم برای توجیه این مسئله جالب است. بیشتر مردم بر این باورند که گله، ارزش، قدر و منزلت دختر و همچنین ضامن خوشبختی اوست؛ هر چه مقدار گله بیشتر باشد، داماد و خانواده‌اش بیشتر حواسشان به عروسشان هست و به قول معروف هوایش را دارند. چرا؟ چون مبلغ گزافی را بابت او پرداخته‌اند.

از آن بدتر این است که این باور در بعضی از خانواده‌های مقابل هم وجود دارد. البته این توسط فرهنگ غالب بر جامعه به آن‌ها دیکته شده است که عروسی که با گله کمتر یا اصلا بدون گله به خانه داماد فرستاده می‌شود، حتما عیب و نقصی دارد.

❖ خشونت علیه زنان

با استناد به «گزارش سالانه خشونت علیه زنان (سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹)» که از سوی «کمیسیون مستقل حقوق بشر» منتشر شده، موارد ثبت شده خشونت علیه زنان در سال ۲۰۱۹ نسبت به سال ۲۰۱۸، در حدود ۸/۴٪ افزایش داشته است. این آمار فقط اطلاعات ثبت شده در دفاترهای کمیسیون مستقل حقوق بشر است. با توجه به شرایط موجود در افغانستان، یقیناً آمار واقعی بیشتر از این‌ها است.

وقتی به عوامل این خشونت‌ها علیه زنان نگاه می‌کنیم، مواردی را مشاهده می‌کنیم که بی‌ربط با مسئله در حال بحث ما نیست. چند مورد از آن‌ها در ادامه آورده شده‌اند:

- ❖ نگرش غالب جنسی به زنان
- ❖ بی‌سوادی و سطح پایین آگاهی‌های عمومی
- ❖ الگوهای سنتی ازدواج در جامعه افغانستان
- ❖ فقر و بیکاری
- ❖ افزایش اعتیاد به مواد مخدر

با توجه به پیشرفت تکنولوژی به یک دستگاه موتور سیکلت تغییر پیدا کرده است! البته تفاوت‌هایی در جزئیات این‌گونه رسومات در بین مردم مناطق مختلف کشور وجود دارد.

با مهاجرت مردم از روستاها به شهرهای افغانستان و کشورهای دیگر و همچنین آشنایی نسبی آن‌ها با شهرنشینی، تعدادی از این رسم و رسومات تغییر شکل دادند و به تدریج از بین رفتند. حداقل در میان جوامع شهری با سطح فرهنگ و سواد بیشتر، تقریباً این‌گونه است. اما همچنان رسم «گله» با همان قوت پا برجا است و البته رسوم پر هزینه و بی‌پایه و اساس دیگری هم در حال رایج شدن هستند.

پسرهایی که با وجود همه این شرایط سخت، تن به ازدواج می‌دهند، یا باید از ثروت پدری برخوردار باشند که غالباً این‌طور نیست، یا باید پاچه‌ها را ور بکشند، کمرشان را از نه جا ببندند و ترک دیار کنند. این افراد یا باید به معادن زغال‌سنگ (کان کوله) در افغانستان و پاکستان بروند و یا عازم کشورهایی مثل ایران و ترکیه شوند تا با کارگری، «پیشه گله‌ره» پوره کنند! آن‌هایی هم که در خارج از وطن هستند، خیلی‌هایشان به اروپا و استرالیا مهاجرت می‌کنند تا اگر تمایلی به ازدواج در آن‌ها باقی‌ماند، راحت‌تر از پس گله بر بیایند. چون حتی در آن‌جا نیز این سنت میان افغانستانی‌ها همچنان رایج است.

از هر دید منطقی و معقولی که به این قضیه نگاه کنیم، دلیل یا توجیه درستی برای دفاع از آن پیدا نمی‌کنیم. فقط و فقط یک سری باورهای که منشأ درستی ندارند و نفس کشنده انسان در این قضیه دخیل هستند.

متأسفانه رواج «گله» در جامعه افغانستان (مخصوصاً در جوامع سنتی و روستایی) چه دوست داشته‌باشیم یا نه، زن را از آن مقام والا و معنویت‌پایین کشیده و به یک کالای اقتصادی و جنسی تبدیل کرده است.

ما همیشه به مقام والای مادر احترام می‌گذاریم و به اعضای خانواده‌مان عشق می‌ورزیم. همین احساس هم باعث می‌شود که مطلب فوق به مذاقمان خوش نیاید. اما وقتی ازدواج‌های سربدل، راه‌خون (بد دادن) و دیگر ازدواج‌های اجباری و همچنین اختلاف سن‌های زیاد بین عروس و داماد را مشاهده می‌کنیم، درمی‌ایم تنها مقصری که می‌شود، همه کاسه کوزه‌ها را سرش شکاند، همین رسم





کشتل خاموش - ادامه

به تجربه دیده ایم که در این خانواده ها که معیارشان ثروت نیست و پول را مطهر و ضامن خوشبختی نمی دانند، ازدواج ها پایدارتر است و احساس آرامش و رضایت بیشتری در زوجین و خانواده هایشان وجود دارد. برخلاف ازدواج هایی که بیشتر از هر چیزی نمایشی بودن آن ها احساس می شود و خبری از تفاهم، عشق و احترام در آن ها نیست. تقریباً همه می دانند که این رسم و رسومات خرافی که ریشه در جهل دارند، دارای اشکال شرعی هستند. برای همین به آن اشاره نکردم. اما شما را به تعقل در سه حدیث گرانبها که در انتهای مطلب ذکر شده، دعوت می کنم.

پیامبر اکرم (ص): «بهترین ازدواج، آسان ترین آن است.» (نهج الفصاحه، ج ۱۵۰۷)

امام علی (علیه السلام):

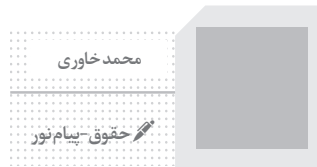
مهریه زن ها را سنگین نگیرید که موجب کدورت و دشمنی می گردد.»

(وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۱)

امام صادق (علیه السلام): کسی که مجردی را

تزویج کند و امکان ازدواج او را فراهم نماید از کسانی است که در قیامت خداوند به آنان نظر لطف می کند. (وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۵)

اگر قانع شدید، یادمان باشد پایین آوردن این تبری که ریشه ملت ما را هدف قرار داده، با تعقل و روشن نگری امکان پذیر است.



خرید مسکن در ایران؛ بلی یا خیر؟

آقای هزاره ای یکی از هزاران مهاجری است که طی جنگ های داخلی به ایران مهاجرت کرده است. زمانی که پای صحبت های او نشستیم و از مشکلاتش در این چند دهه پرسیدیم، با همان لهجه شیرین خود آهی کشید و گفت: «اوووووو بیرار از کودمشی بوگوم؟!» ادامه می دهد: «در افغانستان خانه و ملک پدری زیادی از پدرم به من ارث رسید. ولی افسوس که زمان جنگ آنها را رها و به ایران مهاجرت کردم. حالا مستاجری هستم که هرساله از یک محله به محله دیگر به دنبال مسکن می گردم و به دنبال آن مشکلات جابجایی مدرسه بچه ها و ...»

رجب علی می گفت: «می خواستم میراث پدری ام را بفروشم و در ایران یک خانه بخرم. اما زمانی که با اقوام مشورت کردم، هرکدام از آنها از تجربیات خود و دیگران گفتند که چنین کاری شدنی نیست و دولت ایران اجازه چنین کاری را به اتباع کشورهای خارجی نمی دهد و من ناامیدتر از همیشه.»

«کاش می توانستم برای آسایش بیشتر فرزندانم خانه ای بخرم!» (این یکی از آرزوهای آقای هزاره ای بود.)

آقای هزاره ای نمونه کوچکی از جمعیت میلیونی مهاجرین است که چنین آرزویی دارند. آیا واقعاً چنین آرزوهایی در دنیای واقعی برای مهاجران افغانستانی ساکن ایران امکان پذیر است؟ در این شماره از دوماهنامه روزنک، سعی در پاسخ دادن به سوال فوق

به طور مختصر و طبق قوانین و آیین نامه های موجود که تعدادشان بسیار زیاد است، گردیده. به امید اینکه تا حدودی از سنگینی بار در دنیای مهاجرت علی الخصوص برای افغانستانی های عزیز کاسته باشیم.

مسکن و زمین در علم حقوق جزو اموالی می باشند که در گروه اموال غیرمنقول قرار میگیرند و قانون گذار جمهوری اسلامی ایران در ماده ۸ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ ذکر نموده که: «اموال غیرمنقول که اتباع خارجی در ایران بر طبق عهود تملک کرده یا می کنند از هر جهت تابع قوانین ایران است.» نکته قابل توجه در این ماده که بسیار حائز اهمیت است، کلمه «عهد» می باشد. (عهد: جمع عهد به معنای پیمان و قرارداد میان دو یا چند نفر یا گروه.)

در سیستم حقوقی اکثر کشورها، قانون گذار شروطی را برای بهره مندی اتباع سایر کشورها از حقوقی مانند حق انتخاب شدن در مناسب دولتی و یا خرید و فروش اموال و حق انتخاب آزادانه مسکن و ... را مشروط به قائل شدن چنین حقوقی به اتباع کشور خود در کشور دیگری می دانند، که چنین حقوقی را در قالب عهدنامه ذکر می کنند. در علم حقوق از چنین شروطی که در عهدنامه ها ذکر می گردد به عنوان شرط عمل متقابل یاد می شود. به عنوان مثال ماده ۵ معاهده اقامت بین دولت ایران و بلژیک که مقرر می دارد «اتباع هر یک از طرفین متعاهدین در خاک طرف متعاهد دیگر در امور مربوط به حمایت قانونی و قضایی خود و اموالشان ازهمان رفتاری که نسبت به اتباع داخله خود اخذ می کنند بهره مند خواهند شد.»

در تبصره ۱ ماده ۱۳ آیین نامه پناهندگان که در ۱۳۴۲/۹/۲۵ توسط هیئت وزیران تصویب گردید نیز تکلیف شرط تملک اموال منقول و چه غیرمنقول را به ماده ۸ قانون مدنی مرتبط دانسته و تصریح گردیده است که اتباع خارجی که به عنوان پناهنده وارد خاک ایران می شوند، حقوقی همانند سایر اتباع کشورها در زمینه تملک اموال منقول یا غیر منقول خواهند داشت.

آنچه که برای اتباع افغانستانی مقیم ایران حائز اهمیت می باشد، نبود عهدنامه ای است که به اتباع افغانستانی مقیم ایران جواز خرید و فروش املاک را داده باشد. اما متأسفانه شاهد انجام معاملاتی این چنینی نه تنها بین مهاجرین افغانستانی بلکه مهاجرین سایر کشورها در ایران می باشیم که گاه ممکن است به دلایلی مانند جهل به قوانین و یا سودجویی فروشندگان، مشاورین املاک یا خریداران مرتبط باشند.

کلام آخر

در قوانین و آیین نامه ها گاه بصورت مشخص (آیین نامه استملاک اتباع بیگانه مصوب ۱۳۲۸/۵/۱۰ و ماده ۸ قانون مدنی مصوب ۱۳۱۰) و گاه به طور ضمنی (تبصره ۱ ماده ۱۳ آیین نامه پناهندگان مصوب ۱۳۴۲/۹/۲۵ هیئت وزیران) به شرط وجود عهدنامه بین تبعه دو کشور مختلف برای خرید اموال غیرمنقول در کشور یکدیگر اشاره گردیده و از آنجا که در دنیای حقوق نمی توان اطلاع نداشتن از قوانین را بهانه کرد، عاقلانه این است که قبل از خرید هر نوع ملکی با وکیل یا مشاور حقوقی مشورت نمود تا بیهوده در صف های طولانی رسیدگی طولانی دادگاه ها قرار نگیریم. این چنین دعاوی از منظر حقوق به دلیل عدم اهلیت خریدار (تبعه افغانستان) مطمئناً با عدم رسیدگی از جانب دادگاه ها روبه رو خواهد شد.



گپ وگفتی با دکتر برهانی؛ جراح و متخصص چشم

دکتر دوران تحصیلی قبل از دانشگاه (ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان) را در کجا و چطور گذراندید؟ در ابتدا چون همه اعضای خانواده ما در ایران نبودند، من و برادرم باهم یک اتاق را در نیروگاه قم اجاره کرده بودیم. دوران ابتدایی را که فقط سال پنجم را داشتم و دوران راهنمایی را مدرسه امیرکبیر و دبیرستان را در دبیرستان امام صادق (علیه السلام) به اتمام رساندم. متأسفانه در دوران ما دید برخی از مردم در منطقه نیروگاه قم مانند دید مردم در امروزه نبود و انواع آزارها را من و برادرم شاهد بودیم و حتی مسیر مدرسه به خانه که مسیر دوری بود را با سختی و مشکلات بدی طی می کردیم.

شماری از محصلین، دانشجویان و حتی برخی از دانشمندان اعتراف می کنند که در یک دوره خاص مثلاً سال سوم راهنمایی یا سالی که کنکور داشتیم و یا ابتدای ورود به دانشگاه تصمیم کبری گرفتیم که از این به بعد به شکل جدی و با سخت کوشی چند برابر تحصیل را ادامه بدهیم. شما هم آیا چنین شروع داشتید یا از همان ابتدا این تصمیم را گرفته بودید؟ ما قرار نبود که در ایران بمانیم و در ادامه تصمیم مان به دلایلی که گفتم تغییر کرد. برنامه مان این شد که در ایران بمانیم و ادامه تحصیل بدهیم و چون من و برادر بزرگترم همزمان وارد ایران شده بودیم، همکلاسی بودیم و در تحصیل رقیب یکدیگر بودیم. به این صورت که همواره من شاگرد اول می شدم و برادرم شاگرد دوم میشد. اما در عین حال متأسفانه شرایط به گونه ای بود که هموطنان ما تا کمی عاقل و بالغ می شدند، تحصیل رها کردند.

دکتر لطفاً خودتان را برای مخاطبین ما معرفی بفرمایید: به نام خدا، بنده مرتضی برهانی متولد زمستان ۱۳۶۰ از ولایت غزنی، ولسوالی جاغوری، قریه لومان. دو برادر و سه خواهر دارم به نام های دکتر مصطفی (داروساز و ساکن کانادا) دکتر مجتبی (محصل دندانپزشکی در ملبورن) و خواهر بزرگ (تکنسیان دندانپزشکی ملبورن)، دیگری فارغ التحصیل پزشکی دانشگاه اصفهان (در حال حاضر ساکن کانادا) و خواهر کوچک من دیپلمه (در حال حاضر ساکن کانادا) در سن ۵-۶ سالگی با راهنمایی و تشویق پدر بزرگ خود در یک مکتب-خانه و تحت نظر مرحوم آخوند کشمیری به مطالعه دروس حوزوی مشغول شدم و تا ۱۰ سالگی در افغانستان زندگی می کردم.

دکتر علت مهاجرت خانواده شما از کشورتان به ایران چه بود؟ خانواده ما به خاطر این که پدرم یک روحانی بود و یک مدرسه علمیه داشت، وضع مالی مناسبی داشتیم. اما به دلیل جنگ های داخلی به این مدرسه و محل زندگی ما حمله شد که من، برادر بزرگترم (دکتر مصطفی) و پدرم مجبور شدیم شبانه از محل فرار کنیم و پس از آن به پاکستان و سپس به ایران مهاجرت کردیم. در ایران قصد ماندن نداشتیم، اما با شدت جنگ های داخلی در کشورمان در ایران ماندیم و بنده با دانش آموزانی که مردود شده بودند، در شهریور ماه یک امتحان دادم و چون دروس حوزوی که در مکتب فرا گرفته بودم قوی بود، توانستم امتحان را با موفقیت قبول شوم و به کلاس پنجم وارد شوم و از سال ۱۳۷۰ تا امروز در ایران زندگی میکنم.



حبیب الله حسینی

ساخت و تولید
دانشگاه اراک

قبل از ورود به دانشگاه و پس از ورود به دانشگاه آیا هیچ درسی بوده که شما مردود شده باشید؟ چرا؟ سوم راهنمایی بودم که بنا به دلایلی که خاطرم نیست از امتحان املایی اطلاع بودم و معلم یک امتحان از همه گرفت که من نمره ۹ شد و چون همیشه ۲۰ می گرفتم از نمره ۹ خنده ام گرفت. این به معلم برخورد و با پرت کردن دفتر به طرفم مرا از کلاس بیرون کرد. مدیر مرا در محوطه دید که در حال گریه کردن بودم ایشان با مطلع شدن از ماجرا با مذمت معلم مرا به کلاس بازگرداند. اما در هر سه سال راهنمایی معدل ۲۰ بود.

دکتر با مشکلات ویران کننده شهریه چطور

روبه روشدید؟ زمانی که من و برادرم در دانشگاه قبول شدیم، وقتی به دانشگاه مراجعه کردیم، گفتند که شما خارجی هستید و نامه بورس خود را بدهید. من گفتم که ما بورسیه نیستیم و از طریق کنکور پذیرفته شده ایم. مسئولین متعجب بودند که ما اگر توانستیم کنکور بدهیم، باید ایرانی باشیم و باید کارت ملی و شناسنامه داشته باشیم که ما نداشتیم و از شرایط ما حیران بودند. در نهایت با مکاتباتی که با وزارت خانه انجام دادند، قرار شد که سالیانه ۲۰۰ هزار تومان پرداخت کنیم. پدرم طلبه بود و ماهیانه ۲۵ هزار تومان شهریه داشت. با حضور پسر عمه ام که پدرم به خاطر تحصیلش همراهان آورده بود، ما ۹ نفر بودیم. من و برادرم در سال ۱۳۸۰ باید سالیانه ۴۰۰ هزار تومان شهریه می دادیم. این هزینه ها را با درد و رنج های بسیار آماده می کردیم. دوره تخصص را هم که پذیرفته شدم، گفتند که باید سالیانه ۸ میلیون تومان بدهید که رقمی عجیب بود. بنده مدارک تحصیلی خودم را بردم وزارت خانه برای دکتر مسلم نایینی و پس از بررسی، چند روز بعد، ایشان تماس گرفتند و بنده را دعوت

با وجود مشکلات بسیار مایوس کننده ای که از جهات مختلف وجود داشت، آیا به فکر ترک تحصیل افتادید؟ چرا؟ فکر ترک تحصیل نه. اما وقتی که به سوم دبیرستان رسیدم، به این فکر بودم که آیا به ما اجازه شرکت در کنکور را می دهند یا نه؟ اگر اجازه می دهند، آیا اجازه ورود به دانشگاه را هم می دهند یا خیر؟ این ابهامات به این دلیل در ذهنم بود که ما هیچ دورنما و الگویی نداشتیم که برایمان رفع ابهام گردد. این سوال را از پدرم پرسیدم که ایشان در پاسخ گفتند: «کاری که بر عهده شما هست، این هست که به بهترین نحو دروس خودتان را بیش ببرید و حداقل نتیجه این خواهد بود که شما را در حوزه ثبت نام می کنم.»

شما با چه برنامه و هدفی در کنکور شرکت کردید؟ من به دلیل عدم شفافیت از این که اجازه شرکت در کنکور و یا ورود به دانشگاه را دارم یا نه، هیچ برنامه ای برای شرکت در کنکور نداشتم. اما بر این باور بودم که در کارم و تحصیلم باید همواره بهترین باشم.

رتبه شما پس از شرکت در کنکور چند شد و با چه رشته ای وارد دانشگاه

شدید؟ من با رتبه ۸۱ منطقه و ۱۳۴ کشوری در رشته پزشکی شهید بهشتی قبول شدم. پس از گذراندن پزشکی عمومی مجدداً برای شرکت در آزمون تخصصی ابهام این را داشتم که آیا می توانم در این آزمون هم شرکت کنم و یا پس از آن آینده شغلی من چه خواهد شد، که خوشبختانه توانستم در آزمون تخصصی شرکت کنم و با رتبه ۷۱ در دکترای تخصصی چشم پزشکی در دانشگاه شهید بهشتی قبول شدم.

شما دوره های دانشگاه و دروس دانشگاهی را چطور توصیف می کنید؟

بهترین دوران عمر انسان سال های دانشگاه است. چون انسان در جوان ترین سنین خود به سر می برد و از شور و نشاط و انگیزه بالایی برخوردار است. ولی متأسفانه برای جامعه مهاجر شاید کمی متفاوت باشد. چون باید به فکر تأمین هزینه های ناشی از تحصیل و موارد مربوط به آن باشد. اما با همه این وجود یکی از بهترین دوران عمر انسان است. دروس رشته ام به صداقت برایم دشواری نداشتند. هنگامی که استاد درس می داد همان موقع مطلب را متوجه می شدم و زمانی که مجدداً خودم مرور می کردم اشرف کامل پیدا میکردم. افراد از نظر استعداد در یک سطح نیستند. این تلاش انسان است که باعث کسب نتایج عالی می گردد. با این تفاوت که فردی سریع تر و با تلاش کم تر و فردی با تلاش و وقت بیشتر. این یعنی رسیدن به هدف برای همه مقدور است.

”
بهترین دوران
عمر انسان
سال های
دانشگاه است.
چون انسان
در جوان ترین
سنین خود به
سر می برد و
از شور و نشاط
و انگیزه بالایی
برخوردار
است. ولی
متأسفانه برای
جامعه مهاجر
شاید کمی
متفاوت باشد.





کردند. پس از حضور در وزارت خانه پیش ایشان رفتم که از جای خود بلند شدند و بعد از روبوسی و احوال پرسى گرم گفتند: «ما افتخار مى کنیم که شما کشور ما را برای تحصیل پذیرفته اید و در این جا زندگی می کنید.» سپس ایشان برای دوره تخصص من نامه دادند که شهریه اخذ نگردهد.

در انجمن ها، کانون ها، تشکیلات و ... در دانشگاه نیز شرکت میکردید؟ در قسمت فرهنگی و فوق برنامه (خطاطی و نقاشی) و نیز تیم تکواندو دانشگاه فعالیت می کردم و یک نوع کار دانشجویی نیز محسوب می شد.

در دست خانواده ها است. اما با توجه به فشار هایی که هست، من حق می دهم. عالم مهاجرت، عالم سختی است که برای همه آسوده نخواهد بود. هموطنان محصل ما باید انگیزه و هدف داشته باشند و برای رسیدن به آن اراده قوی داشته باشند. چون اگر هدف نداشته باشند به راحتی، بی انگیزگی و ناامیدی آن ها را فرامی گیرند.

محصلین چطور باید شرایط سخت را به فرصت تبدیل کنند؟ ابتدا باید هدف و انگیزه داشته باشند. چون وقتی که شما انگیزه و هدف داشته باشید، برای رسیدن به آن هدف از هیچ کاری فروگذار نمی کنید. (حتی کارگری) اگر تغییر مکان هم بدهید مجدداً به سراغ هدفتان خواهید رفت و به راحتی هدفتان را گم و رها نخواهید کرد.

به نظر شما آینده کشورمان باید چگونه تغییر کند؟ سرنوشت هر کشوری را خود همان مردم تعیین می کنند. ابتدا باید هر افغانستانی خودش را تغییر دهد و ظرفیت هم پذیری و توانایی های علمی و عملی خود را ارتقا ببخشد تا یک تغییر مناسب و مطلوب صورت بگیرد.

دکتر یک جمله مختص و معروف خودتان را برای ما و مخاطبین ما به یادگار بگذارید.

هر هدفی را که انتخاب می کنید، هدفتان را بزرگ بشمارید، از حاشیه دوری کنید و در هدفتان همواره Number One باشید.

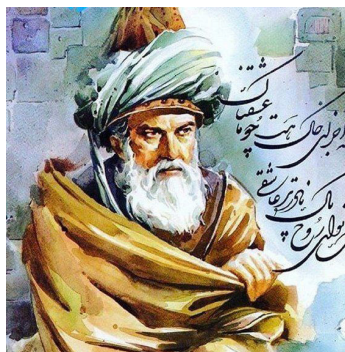


دیدگاه شما از شرکت دانشجویان افغانستانی در این گونه فعالیت ها چیست و چه توصیه ای در این زمینه دارید؟ اولویت برای دانشجویان عزیز درس خواندن در هر رشته ای است که قبول شده اند و باید سعی کنند در رشته خود همواره سرآمد و پیشرو باشند. من خودم طوری بودم که حتی گاهی اساتید در دانشگاه از فعالیت هایم احساس حسادت داشتند و دانشجویان باید اصل که درس شان هست را بیش از هر چیزی تقویت کنند. مثلاً من خودم در رشته های مختلفی رتبه های کشوری دارم. از جمله نقاشی و خطاطی سنتور و تکواندو نیز کار کردم و کمر بند مشکی دان ۳ دارم و در دو باشگاه مدت ها عضو ارشد بودم. اما هیچ وقت نمی توانید همه فن حریف باشید. این که انسان چند بعدی باشد خوب هست اما باید بعد اصلی برایش مشخص باشد.

دکتر برای پیشرفت کشور و مردم خودتان چه اقداماتی را انجام داده اید؟ بنده در کنگره های زیادی شرکت کرده ام و تمام مریض ها چه در ایران و چه خارج از ایران که به من مراجعه می کنند، مرا به عنوان یک افغانستانی می شناسند که خود یک نوع پرچم بلند کردن برای کشور و مردم من است. با یک نفر نمی توان کاری کرد و با کارهای آرمانی موافق نیستم اما موافق کارهای جمعی هستم.

چه شد که شما پس از تخصص تان به کشورتان بازنگشتید و در ایران ماندید؟ بنده همچنان بلاتکلیف بودم که پس از اتمام دوره تخصص کجا برای کار اقدام کنم و آیا باید به کشورم بروم، ایران بمانم و یا خارج بروم. چون سرآمد کلاس بودم، مدیر گروه ما دکتر جوادی پیشنهاد کردند که شما فوراً فوق ریتینگ را بخوان و در دانشگاه یزد مدیر گروه شوید. (دکتر جوادی خودشان یزدی بودند) من به خاطر این که ایشان از شرایط من کاملاً آگاه نبود و نمی دانست که آیا من را که خارجی هستم می پذیرند یا نه و خودم نیز شرایط مالی خوبی نداشتم، قبول نکردم. تا این که چند روز بعد از سوی معاون دانشگاه علوم پزشکی قم نامه ای آمد که برای فعالیت در قم بیایم و من چون قم را می شناختم، قبول کردم. هنگامی که وزارت خانه رفتم، گفتند ما می توانیم شما را برای فعالیت در سیستان و بلوچستان معرفی کنیم و معرفی نامه را قبلاً آماده کرده بودند. بنده به آقای معاون اطلاع دادم و ایشان خودشان به وزارت خانه مراجعه کردند و نامه فعالیت من را برای قم گرفتند. بعد از مدتی نتیجه گرفتم که در همین جا هم که جامعه بزرگی از هموطنانم حضور دارند، هم میتوانم به مردم خود خدمت کنم.

درباره فاجعه ترک تحصیل محصلین افغانستانی قبل از ورود به دانشگاه چه صحبت و توصیه ای دارید؟ مانع این فاجعه شدن تا قسمتی



مروری بر زندگی اسطوره ادبیات افغانستان مولانا؛ جلال الدین محمد بلخی

دو اثر «مثنوی معنوی» و «دیوان شمس» نام ایشان را تا قرن‌ها جاودانه کرده است.

جلال الدین محمد ابن محمد ابن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی معروف به جلال الدین محمد بلخی، مولوی، مولانا و جلال الدین رومی از مشهورترین شاعران فارسی‌زبان افغانستانی است. نامش محمد و لقبش در دوران زندگی خود «جلال الدین» و گاهی «خداوندگار» و «مولانا خداوندگار» بوده و لقب «مولوی» در قرن‌های بعد برای وی به کار رفته و در برخی از اشعارش تخلص او را «خاموش»، «خاموش» و «خامش» دانسته‌اند.

الدین محقق ترمذی فرا می‌گیرد و با تکمیل این مرحله او دیگر شخصیتی است فقیه، متشرع، حکیم و دانشمند.

مرحله دوم زندگی او چهارده سال را در بر می‌گیرد. یعنی شامل سال‌های بیست و پنج تا سی و نه سالگی اوست. در این سال‌ها مولانا شخصیتی است که به اشارت سید برهان الدین محقق ترمذی، به ریاضت می‌پردازد و به تصوف و سیر و سلوک می‌گراید و همچنین جهت آموزش و دیدار با مشایخ و عارفان بزرگ آن روزگار، به شهرهای حلب و دمشق سفر می‌کند. پس از آن که محقق ترمذی در سال ۶۳۸ هجری قمری دیده از جهان میبندد، مولانا خود به تنهایی ولی با شور و هیجان بی‌مانند در راهی که پدر و محقق ترمذی در برابر او گشوده بودند، به جستجوی حقیقت می‌پردازد.

در این مرحله در شخصیت مولانا دو گرایش متضاد وجود دارد. یعنی او در یک جهت مشغول طی مراحل طریقت است در حالی که در جهت دیگر هیچگاه از مطالعه کتب و تکمیل دانش در زمینه‌های علوم عقلی و نقلی غافل نمی‌ماند. وی در این مرحله

خانواده وی از خانواده‌های محترم بلخ بود و پدرش از سوی مادر به قولی دخترزاده سلطان محمد خوارزمشاه بود. مولانا جلال الدین محمد بلخی، یکی از شگفتی‌های تبار انسانیت است. او با دو اثر جاودانه اش، «مثنوی معنوی» و «دیوان شمس» چنان تندیس‌هایی از عشق و معرفت بر بلندترین قله ادبیات عرفانی فارسی دری ایستاده و سده‌ها است که گویی آن دو خورشید معنوی را بر کف دستان خویش نهاده و ما را به سوی رستگاری و رهایی فریاد می‌زند. استاد جلال الدین همایی در جلد نخست کتاب مولوی نامه، شخصیت مولانا را به سه مرحله جداگانه دسته‌بندی می‌کند. این که مولانا در دیوان شمس می‌گوید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست خام بدم، پخته شدم، سوختم

شاید اشاره به همین مراحل سه‌گانه زندگی و با شخصیت سه‌گانه خود دارد. بر اساس دسته‌بندی استاد جلال الدین همایی، شخصیت نخستین یا **مرحله اول** زندگی مولانا از نخستین سال تولد تا بیست و پنج سالگی او را در بر می‌گیرد. او در این مرحله تقریباً تمام علوم عقلی و نقلی روزگار را از پدر و سید برهان



طاهره سادات جعفری

حقوق - دانشگاه آزاد دماوند





شتابند. بعد از مدتی اقامت در قونیه پدر مولانا به دیار باقی شتافت. مرگ پدر برای مولانا مصیبتی مضاعف بود. برای آن که او نه تنها پدر بزرگوار بلکه مرشد رازدان خود را نیز از دست داده بود. روایت است که او باری گفته بود: «اگر پدرم سالی چند می ماند، من محتاج شمس الدین تبریزی نبودم.»

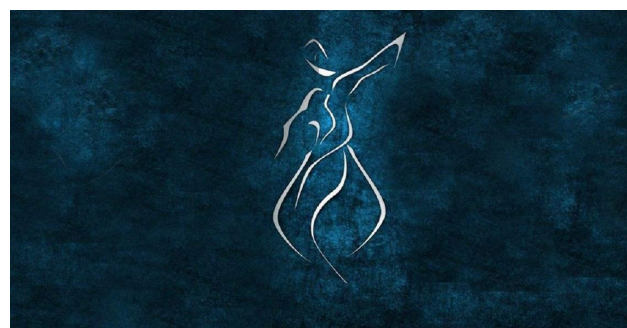
مهم ترین اثر منظوم مولوی «مثنوی معنوی» است که در شش جلد با ۲۶۰۰۰ بیت آمده است. دومین اثر بزرگ مولوی «دیوان کبیر» مشهور به «دیوان غزلیات شمس» است. این غزلیات مربوط به سی سال نیمه آخر زندگانی او است. این دیوان به سه بخش تقسیم میشود. قسمت اکثرش مربوط به ده یازده سال ایام پیوستگی و جدایی مولانا با شمس است. بخش دیگر آن به ده سال ایام سردرگمی مولانا به صحبت شیخ صلاح الدین زرکوب و بخش سوم مربوط به ده سال آخر عمر مولوی است و عهد مصاحبت حسام الدین چلبی. از اثرات دیگر مولانا رباعیات آن است. مجموعه رباعیات مولوی که در بعضی نسخ شماره آن به ۱۶۵۹ می رسد که قسمتی از آن منسوب به اوست و در مجموعه ها به نام شاعران دیگر نیز آمده است و یا اینکه در دیوان دیگری به چشم می خورد. از مولوی آثاری به نثر مانده که دارای ارزش ادبی می باشند: مجموعه «مکاتیب و مجالس» او و کتاب «فیه ما فیه».

مولوی، پس از طی طریق و رسیدن به کمالات و ایستادن بر اوج قله فنا، در غروب آفتاب یکشنبه پنجم جمادی الاخر ۶۷۲ درگذشت. دلیل مرگ او یک بیماری بود که طیبیان از معالجه او ناتوان شده بودند. در مراسم تشییع جنازه اش مرد و زن، کودک و بزرگ حاضر شدند و شیون و زاری کردند. یاد و خاطره این بزرگمرد افغانستانی نه تنها در تاریخ بشریت ابدی شد، بلکه در تمام دل ها رخنه کرده و نامی جاویدان و افتخارآمیز از مولانا در قلب و ذهن همه مانده است.

در علم و عرفان به پیش می رود که سر انجام به پیشوایی و رهبری سالکان و ارباب طریقت می رسد.

مرحله ی سوم زندگی یا شخصیت سوم مولانا در سی و نه سالگی پس از دیدار او با شمس به سال ۶۴۲ هجری قمری آغاز مییابد که تا پایان زندگی اش ادامه دارد. در این مرحله، شخصیت مولانا با دگرگونی بزرگی روبه رو می گردد، چنان که عشق و عرفان بر جنبه های دیگر شخصیت او غلبه می کند.

مولانا در آستانه ی بیست و چهار سالگی است که همراه با پدر و خانواده به قونیه می رسد و کس نمی داند که تا چند سال دیگر این بلخی زاده دانشمند چه غلغله ای در گنبد افلاک می اندازد. اوست که قونیه را به شهر عشق، عرفان، شعر و تصوف بدل می کند. چنان که امروزه اگر قونیه را شهرتی است، بدون تردید آن شهرت از فیض و برکات مولانا و تجلی آفرینش های جاودانه او در چهارگوشه جهان است. آنگونه که تا هم اکنون همه ساله هزاران



تن از اقصای عالم به زیارت آن پیشوای عشق، معرفت، شعر و عرفان می

بشنو از نی چون حکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
سر من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
اتشست این بانگ نای و نیست باد
اتش عشق است کاندر نی فتاد
نی حریف هر که از یاری برید
همچو نی زهری و تریاکی که دید
نی حدیث راه پر خون می کند
محرم این هوش جز بی هوش نیست
در غم ما روزها بیگاه شد
روزها گرفت گورو باک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
در نیابد حال پخته هیچ خام

از جدایی ها شکایت می کند
در نفیرم مرد و زن نالیده اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق
باز جوید روزگار وصل خویش
جفت خوشحالان و بد حالان شدم
از درون من نجست اسرار من
لیک چشم و گوش را ان نور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
هر که این اتش ندارد نیست باد
جوشش عشق است کاندر می فتاد
پرده هایش پرده های ما درید
همچونی دمساز و مشتاقی که دید
قصه های عشق مجنون می کند
مر زبان را مشتری جز گوش نیست
روزها با سوزها همراه شد
تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
هر که بی روزبست روزش دیر شد
پس سخن کوتاه باید والسلام

شماره دوم روزنگ هم به همت شما
دانشجویان و فرهیختگان محترم به
نشر رسیده ولی برای شماره های آتی
همچنان به قلم شما عزیزان نیازمند
هستیم.

از تمامی عزیزانی که سخنی برای
گفتن، علمی برای آموزش دادن و
یا مطلبی برای نوشتن دارند دعوت
به عمل می آوریم تا در شماره های
بعدی نشریه روزنگ به ما یاری
برسانند.

علاقتمندان میتوانند از طریق راه های
ارتباطی زیر با ما در تماس شوند:

تلفن: ۰۹۹۰۲۵۸۳۷۰۸

@hosseini7A



چرا افغانستان با ثروت فراوان این وضعیت را دارد؟ نوبهار

۹۹ منابع طبیعی مثل نفت، گاز و زغال سنگ بر ارزش کشورمان افزوده اند؛ مثلاً در این اواخر تحقیقاتی که توسط سازمان آمریکایی ناسا انجام گرفت، مشخص شد در افغانستان بیشتر از ۱۰۰ حوضه نفت و گاز وجود دارد. تاکنون در افغانستان بیشترین تحقیقات انجام شده در پنج حوضه نفت-خیز صورت گرفته که دو حوضه آن در شمال آمو، یک حوضه آن در هلمند، یک حوضه در هرات و یک حوضه آن در کنواز ولایت پکتیکا قرار دارد. ذخایر اثبات شده زغال-سنگ هم ۱۰۰ تا ۴۰۰ میلیون تن برآورد شده است.

کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای به عنوان مخزن آب در این کشور وجود دارد و حدود ۲۰۰ رودخانه از آن‌ها در سراسر کشور جاری است. در دامنه این کوه‌ها و در بین آنها دره‌ها و جلگه‌های حاصل خیزی واقع است که توسط رودخانه‌هایی که از همان کوه‌ها سرچشمه می‌گیرند، آبیاری می‌شوند. آقای دکتر عبدالوکیل، وزیر مشاور ظاهرشاه می‌گوید: «افغانستان، این کشور کوهستانی محلی بسیار مناسب برای کاشت انواع درختان میوه است، به تجربه دریافته ایم که سرآمد اغلب کشورهای جهان است.»

جاذبه‌های طبیعی و تاریخی

افغانستان، جاذبه‌های طبیعی و تاریخی فراوانی دارد که می‌تواند هزاران توریست را به سوی خود بخواند. جاذبه‌های طبیعی مثل آبشارهای بی نظیر اندراب، پنجشیر و تنگ غارو و ... دره‌های خیره‌کننده، دریاچه‌ها و رودخانه‌های ناب و بکر مثل بند امیر، تالاب نور، آمودریا، هلمند، هریرود و ... جاذبه‌های تاریخی مثل بناهای کهن بلخ که روزگاری آن را ام‌البلاد می‌نامیدند و شهرهای تاریخی بامیان مثل شهر غلغله و شهر ضحاک، مسجد نه گنبد، قلعه تاریخی بُست و باغ بابرشاه و ...

با این تعاریف کشور ما جزء کشورهای متمدن و تاریخی و از نظر منابع طبیعی تا حدودی غنی است. بطوریکه هر کشوری با این منابع میتواند بهترین شرایط اقتصادی و رفاهی برای مردم خود فراهم کند؛ پس چرا وضعیت زندگی در کشور ما خیلی مساعد نیست و کشورمان نه تنها هنوز جایگاه اصلی خودش را در بین کشورهای جهان پیدا نکرده و پیشرفت چندانی نداشته، بلکه سالهای سال از همسایگان و به طور کلی از جهان عقب مانده است؟

"چه درکار و چه در کار آمودن"

نباید جز به خود محتاج بودن"

تا به حال به این سوال دقت

کرده اید که چرا کشورمان با

اینکه در جهان، ثروتمندترین

است، اما فقیر شناخته می

شود؟! افغانستان، چون از

لحاظ جغرافیایی در مرکز

آسیا حیثیت چهارراه را

در بین مناطق بزرگ این

قاره دارد، در تاریخ درازمدت

خود همواره مورد هجوم

جهانگشایان قرار گرفته و

حرص و آز بیگانگان را تحریک

کرده و بارها شاهد سپاهیان

آنها بوده است علاوه بر آن،

یک کشور کوهستانی است

که معادن بی شماری را از

قبیل آهن، مس، طلا، نقره،

لیتیوم، سرب، تالک، کوارتز،

نمک، گچ، سنگ مرمر و

سنگ‌های گران قیمتی مثل

زمرّد، یاقوت، لاجورد، لعل

و ... در دل خود جای داده

است. تعدادی از این معادن

کشف شده و در حال استخراج

اند و بسیاری دیگر هنوز به

طور دقیق کشف و شناسایی

نشده و مورد بهره برداری قرار

نگرفته‌اند.



در عصری که اغلب جوامع شعار جهانی شدن می دهند و در صدد رفع مرزها می باشند؛

چه بهتر است که افراد جامعه ما هم:

▲ از مرزهای خیالی قومی، منطقه ای و گروهی رها شوند و همانند یک روح در کالبد وطن؛ هم نوا سخن بگویند، بنشینند، راه بروند، تلاش کنند و زندگی کنند.

▲ برای رهایی از گردباد وضعیت آشفته وطن، رفتار و فرهنگ خود را اعتلا دهند و جز به خود اتکا نکنند. به قول پروین اعتصامی: «چه در کار و چه در کارآموزدن نباید جز به خود محتاج بودن»

▲ صرف نظر از هر قوم و منطقه که هستند، در فکر و رفتار یگانه باشند، از تعصب بی جا و قوم گرایی دست بکشند، به همدیگر به عنوان اعضای خانواده خود بنگرند و ایثار و فداکاری را سرمشق خود سازند.

▲ برای علم و دانش ارزش قائل شوند و در این راه هر شخص باید تلاش کند تا علم و دانش را در حد توان به بقیه آموزش دهد.

▲ از مطبوعات مثل روزنامه، پوستر و نشریه و ... و رسانه هایی مثل رادیو و تلویزیون برای افزایش علم و دانایی مردم استفاده نمایند و فرهنگ های درست اجتماعی، سیاسی، بهداشتی، تربیتی و ... را آموزش دهند.

▲ کارهای گروهی و جمعی را تشویق نمایند و در آنها حضور یابند و با همدیگر تعاون و همکاری داشته باشند، که کار و فکر تک نفره برای انجام کارهای بزرگ کافی نیست و کاری از پیش نمی برد و به پیشرفت قابل توجهی هم دست نمی یابد.

▲ هر مسئولیتی که بر عهده دارند، به بهترین وجه ممکن انجام دهند و در انجام آن کوتاهی نورزند.

▲ در بخش اقتصادی هم عده ای می توانند با همکاری هم اشتغال ایجاد کنند و با استفاده از تکنولوژی و صنعت پیشرفته آب و خاک را قابل بهره برداری نمایند و تولید محصولات را افزایش دهند. کشاورزی، باغداری و دامداری را رونق دهند و علاوه بر تامین خوراک کشور، به بقیه کشورها نیز صادر نمایند. اجازه ندهند آب های رودخانه ها هدر بروند و با احداث سدها و بندهای بتنی و ... از آب ها استفاده نمایند. آب های رودخانه ها معدنی هستند و با احداث شرکت و بسته بندی می توان آن ها را به کشورهای دیگر صادر کرد.

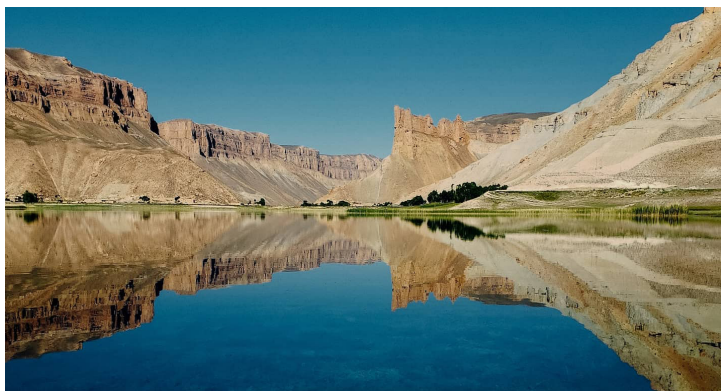
به امید روزی که همه مان فارغ از جهل و تعصب برای داشتن کشوری آباد و آزاد از دل و جان بکوشیم.

نه افغان و نه ترک و نی تتاریم

چمنزاریم و از یک شاخساریم

تمیز رنگ و بو بر ما حرام است

که ما پرورده یک نوبهاریم



طبیعت بند امیر | بامیان - افغانستان | عکس از نمان نوری

این موضوع دلایل متعددی دارد که به صورت مختصر به بعضی از این موارد اشاره میکنیم:

▲ کمبود سرمایه اقتصادی

▲ ضعف فرهنگی

▲ نظام ناکارآمد سیاسی

▲ انحراف از آموزه های دینی

▲ تسلط دوام دار استعمارگران

این عوامل مانند حلقه های زنجیر به یکدیگر مرتبط اند و با گرفتار شدن در یک حلقه، حلقه های دیگر ملت را نیز از چرخه پیشرفت خارج و اسیر خود می سازد. مثلاً زیان های نظام ناکارآمد سیاسی فقط مدیریت کشور را مختل نمی سازد بلکه امور اقتصادی، فرهنگی و دینی



برای پیشرفت اقتصادی یک کشور لازم است که یک حکومت ایده آل و خوب وجود داشته باشد و برای این که حکومت ایده آل و خوب وجود داشته باشد، باید افراد تحصیل کرده و آموخته وجود داشته باشد.

را نیز آشفته می کند. آدام اسمیت، فیلسوف و اقتصاددان معروف قرن هجدهم می گوید: «برای پیشرفت اقتصادی یک کشور لازم است که یک حکومت ایده آل و خوب وجود داشته باشد و برای این که حکومت ایده آل و خوب وجود داشته باشد، باید افراد تحصیل کرده و آموخته وجود داشته باشد.» امور اقتصادی مثل بیکاری و فقر هم بر فرهنگ و دین مردم اثر می گذارد. پیامبر اکرم (ص) می فرمایند: «دو گروه اگر شایسته باشند، مردم جامعه شایسته خواهند شد و اگر فاسد شوند، کشور را به فساد می کشند؛ آن دو گروه حکمرانان و عالمان هستند.» دولت و مسئولین کشور ما را چه کسانی تشکیل می دهند؟ آیا شایسته تر از بقیه هستند و مانند پدری مهربان با مردم خویش رفتار می کنند؟ دانشمندان و تحصیل کرده های کشورمان چه کاری برای وطن و روشنگری مردم انجام می دهند؟

مردم ما از نظر فرهنگ معنوی به ویژه در بخش عبادات برتر از اغلب جوامع انسانی هستند. ولی در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... کاستی هایی به چشم می خورد. دست کم ۶۰ درصد ملت ما بی سواد و هنوز بیش از ۳۰ درصد فرزندان از آموزش محروم اند. آن عده هم که به مدرسه می روند، از امکانات بایسته آموزشی برخوردار نمی باشند. در حالی که قرآن کریم، نخست رعایت تقوا و سپس آموختن علم را واجب کرده است. (بقره ۱۹۴)

۱. کتاب علل عقب ماندگی افغانستان و راه های بیرون رفت

۲. کتاب فردای افغانستان

۳. کتاب شناسنامه افغانستان



«مبارزه آزاد» یا «MMA» در افغانستان ورزش کاملاً جدیدی است که توسط بازمحمد مبارز راه اندازی شده است. قبل از آن بازمحمد یک پهلوان کشتی گیر بود. او دستاوردهای خوبی در پهلوانی داشت، اما علاقه خاصی به مبارزه آزاد داشت و این ورزش را با استفاده از ویدیوها و معلومات در اینترنت آموخت. سپس رفته رفته به تمرین حرفه ای در این زمینه را آغاز کرد. بازمحمد مبارز در مورد روی آوردنش به رشته ورزشی MMA می گوید: «در سال ۲۰۰۸ من علاقه مند ورزشهای مختلط رزمی شدم. ویدیوهای رشته مبارزه آزاد را در اینترنت دیدم و توانایی این را در خودم دیدم که این رشته را پیش ببرم. فکر کردم اگر این رشته را شروع کنم، می توانم یک فایتر خوب در رشته MMA باشم.»

بازمحمد و برادرش نیک محمد در باشگاه پهلوانی شان تمرین در رشته مبارزه آزاد را آغاز کردند. در آن زمان این رشته ورزشی در افغانستان وجود نداشت. نه باشگاهی بود و نه مربی برای تمرین حرفه ای. بازمحمد با استفاده از ویدیوها در اینترنت تمرین می کرد. مدتی بعد بازمحمد و برادرش در آمريت ورزشی ولایت بغلان برای مبارزه فراخوان دادند. اما هیچ کس حاضر به مبارزه نشد. کسی نمی دانست مبارزات این رشته چطور انجام می شود. بازمحمد و برادرش با کمک آمريت ورزشی این ولایت با فدراسیون ورزش های رزمی تماس گرفتند تا این رشته را رسماً ثبت کنند.

سوپر فایتر

مسابقات این رشته باید به صورت رسمی از طریق ریاست تربیت بدنی در فدراسیون ورزش های رزمی برگزار می شد. شش ماه طول کشید تا تلاش های پیگیر بازمحمد و آمريت ورزشی ولایتش نتیجه داد و این رشته به عنوان یک سبک در فدراسیون ورزش های رزمی افغانستان ثبت شد.

حالا او به آرزویش رسیده بود و می توانست وارد میدان شود و مبارزه کند. او در مورد اولین مسابقات MMA در افغانستان می گوید: «برای اولین بار مسابقات این رشته در ولایت کندز (قندوز) میان هشت کشور برگزار گردید. آنجا من توانستم سه حریف خودم را ضربه فنی کنم و مقام اول را بگیرم. بعداً سفری داشتیم به ترکیه که آنجا توانستم حریف ایرانی ام را در مسابقات آماتور شکست بدهم و مدال طلا را به دست آورم.» این اولین مدالی بود که بازمحمد مبارز در این رشته

معرفی ورزشکار موفق افغانستان باز محمد مبارز



مبارز در رشته ورزشی مبارزه آزاد برای کشورمان افتخار آفرینی کرده است.

«من فرزند فقر و دردم، فقر، دلیل اصلی حضورم در ورزش بود. زندگی فراز و نشیب خود را دارد؛ اما باید بگویم که من سختی های زیادی را تا حالا تحمل کرده ام. روحیه مبارزه طلبی و شجاعتی که دارم را از پدرم به ارث برده ام که دوست داشت من ورزشکار خوب و مشهوری باشم. او همیشه مرا تشویق می کرد که ورزش کنم. وقتی در همان دوران کودکی، پدرم از دنیا رفت، هم برای شادی روح ایشان و هم برای آن که مجبور بودم، ورزش برایم جدی شد. در گذشته، فرهنگ ورزش های محلی در پل خمیری واقعاً چشم گیر بود. ما فقیر بودیم و دستمزدمان چیزی نمی شد. اما وقتی در کشتی برنده می شدیم، مردم پول می دادند و این مرا وادار می کرد تا حتماً برنده شوم. پول یک روز کشتی گرفتن برابر با یک ماه کار ما بود. خلاصه، فقر، بدبختی و روزگار سخت، یکی از دلایل اصلی روحیه مبارزه من و ورزشکار شدنم است. من مبارزه کرده ام تا مبارز شوم.»

ما فقیر بودیم و دستمزدمان چیزی نمی شد. اما وقتی در کشتی برنده می شدیم، مردم پول می دادند و این مرا وادار می کرد تا حتماً برنده شوم. فقر، بدبختی و روزگار سخت، یکی از دلایل اصلی روحیه مبارزه من و ورزشکار شدنم است.

زندگی نامه

بازمحمد مبارز، یکی از ورزشکاران نامدار افغانستان است که در رشته مبارزه آزاد تاکنون چندین مدال به دست آورده است. هربار که مبارز پیروز می شود و مدالی برای کشورش می آورد، مردم خوشحال می شوند. او به همین خاطر مبارزه می کند. مبارز در رینگ است و سخت مبارزه می کند. او برای کسب پیروزی و مدالی می جنگد که باعث خوشحالی مردم کشورش افغانستان می شود. کشوری که دهه ها جنگ و ویرانی را تجربه کرده و خبرهای خوب کمتر به گوش مردمش رسیده است. سوالات پیوسته اهل دنیای موجود طراحی اساساً مورد استفاده قرار گیرد.

گوید ورزشکارانی چون بازمحمد مبارز برای مردم کشورش محبوبیت زیادی دارند؛ چراکه علاوه بر تشویق جوانان به ورزش و افتخارآفرینی برای کشورشان پیام صلح را از افغانستان به جهان می‌رسانند: «ما شاهد این هستیم که نه تنها پیروزی‌های بازمحمد مبارز، بلکه پیروزی در هر رشته ورزشی باعث شادی مردم می‌شود. مثلاً وقتی تیم کریکت یا فوتبال مان برنده می‌شود همه مردم از هر قوم کنار هم می‌آیند، جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند. ورزش و دستاوردهای ورزشکاران به اتحاد و اتفاق مردم در کشور کمک می‌کند.»

ورزشکاران افغانستان وقتی با دستاوردی از رقابت و سفر خارجی شان برمی‌گردند، به شکل گسترده‌ای مورد استقبال قرار می‌گیرند.

❧ افتخارات و مدالهای بازمحمد مبارز

او در سال ۲۰۱۰ در مسابقات آماتور این رشته در ترکیه اولین مدال خود را کسب کرد و بعد از آن بر سر زبان‌ها افتاد و پیروزی‌های پیاپی خود را نیز جشن گرفت.

بازمحمد مبارز قبل از این در سال‌های ۲۰۱۰ در ایران و ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ در ترکیه چهار مدال طلا آسیا و جهان را بدست آورد.

مبارز همچنان در اواخر سال ۲۰۱۲ وارد مسابقات حرفه‌ای این رشته شد و تا به حال ۹ بار وارد رینگ شده است که شش پیروزی و سه شکست در کارنامه خود دارد.

بازمحمد هنوز هم با دشواری‌های زیادی روبرو است، ولی می‌گوید وقتی وارد میدان مبارزه می‌شود، تنها چیزی که تشویقش می‌کند تا حریفش را شکست بدهد، تصور کردن شادی مردم پس از پیروزی او است.

ورزشی به دست آورده بود. سپس او در سال ۲۰۱۰ در ایران و سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ در ترکیه در مبارزات شرکت کرد و توانست به شکل متواتر چهار مدال طلا را از مسابقات تورنمننتی آماتور آسیایی و جهانی به دست آورد.

آغاز مسابقات حرفه‌ای برای بازمحمد در سال ۲۰۱۲ بود. او از آن به بعد هشت بار در مقابل حریفان حرفه‌ای اش از نقاط مختلف جهان وارد میدان شده که پنج برد و سه باخت در کارنامه ورزشی اش در این رشته را به ثبت رسانده است.

در مبارزه اش در شهر بانکوک، پایتخت تایلند بازمحمد مبارز توانست حریف آلمانی اش را شکست دهد و لقب «Super Fighter» را از سازمان جهانی مبارزه آزاد ابوظبی کسب کند. این سازمان یکی از برگزارکنندگان نامدار مسابقات در رشته مبارزه آزاد است.

بیشتر حریفان مبارز، ضربه‌فنی و یا مجبور به تسلیم در برابر وی شده‌اند. وی در یکی از مسابقات توانست حریف آلمانی اش را که هفت کیلو سنگین‌تر از خودش بود در دقیقه اول مرحله دوم مبارزه، با نمرات بالا شکست دهد. او حریفش را طوری تحت فشار قرار داده بود که به وی تسلیم شد.

❧ مبارز برای شادی مردم

بازمحمد هنوز هم با دشواری‌های زیادی روبرو است و باید تمرینات سخت و سنگین را با امکانات کم پیش ببرد. او می‌گوید وقتی تمرین می‌کند و وارد میدان مبارزه می‌شود، تنها چیزی که تشویقش می‌کند تا حریفش را شکست بدهد، تصور کردن شادی مردم پس از پیروزی او است: «دوستان زیادی دارم که می‌گویند چرا نمی‌آیی اروپا و اینجا زندگی و مبارزه نمی‌کنی. اما عشق و محبت به وطن و مردم این اجازه را به من نمی‌دهد که از اینجا بروم. واقعا مردم من را خیلی نوازش میکنند.»

هر وقت در شبکه‌های اجتماعی و در رسانه‌ها خبر پیروزی بازمحمد مبارز نشر می‌شود و او مدالی کسب می‌کند، شادی و سرور بین مردم این کشور جنگ زده بیشتر می‌شود. حتی برای پیروزی وی جشن می‌گیرند و محفل برگزار میکنند. رامین برات، یکی از هواخواهان بازمحمد مبارز است. او می‌





بررسی مشکلات حقوقی زنان حقوق زن در افغانستان

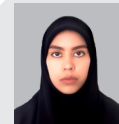
با تربیت صحیح خودش، انسان درست می کند و با تربیت صحیح خودش کشور را آباد می کند. مبدا همه سعادت ها از دامن زن بلند می شود. زن مبدا همه خیرات است.» (دانشنامه امام خمینی (ره)، ج ۲، ص ۷۹۴)

با وجود تأکیدات بسیار جدی اسلام به فراگیری علم و دانش برای زنان و مردان، با وجود اینکه قلم، سوگند خدا است و ارزش اصیل انسان به دانایی است، اما در جامعه ما واقعیت ها، از آرمان های دینی ما بسیار فاصله دارد. برخی از مردان ما مخالف پیشرفت علمی زنان هستند به خصوص گروهک تروریستی به ظاهر مسلمان «طالبان». این بدترین و اشتباه ترین کاری است که می توان در تاریخ یک کشور رخ بدهد؛ مهجور نگه داشتن زن.

اگر یک زن بی سواد باشد، حقوق اولیه خود را نشناسد و به آن عمل نشود، اگر هیچ بار علمی در یک دختر وجود نداشته باشد و پدر، همسر و یا سرپرست او به درس خواندن و تحصیل وی واکنش منفی نشان دهد و به شدت مخالفت کند و او را از علم و دانش به دور نگه دارد، زمانی که آن دختر ازدواج کند و فرزندی به دنیا بیاورد، می شود یک «مادر بی سواد». مادری

زن، کلمه ای چالش برانگیز از ابتدای بشریت؛ در بسیاری از مقالات و متون درباره حقوق زن و مرد خوانده ام. اما اگر عمیق تر بنگریم، بهتر، این است که درباره عدالت بین حقوق زن و مرد در دنیا صحبت شود.

عدالت چیست؟ به زبان ساده تر یعنی هر چیزی سر جای خودش قرار بگیرد. به عنوان مثال یک پدر دو فرزند دارد؛ یک دختر و یک پسر. پدر برای دخترش یک دامن می خرد، اگر بخواهیم هر دو با هم برابر باشند پس باید برای پسر هم یک دامن خریده شود. اما پسر نیازی به آن ندارد. در اینجا هم ما می خواهیم درباره عدالت حق زن و مرد بحث کنیم. همانقدر که مردان به حق خود رسیده اند چرا زنان نرسند؟ وقتی می گوئیم برابری حق زن و مرد به این معنا نیست که زن هم دقیقا همان کارهای مردانه را انجام دهد؛ بلکه در جایگاه زنانه خود به ارزش و مقام اجتماعی و انسانی خویش دست پیدا کند. خداوند، زن را مظهر عطف و محبت خلق کرده است. امام خمینی (ره) می فرمایند: «زن مربی جامعه است. از دامن زن انسان ها پیدا می شود. مرحله اول مرد و زن صحیح، از دامن زن است. مربی انسان ها زن است. سعادت و شقاوت کشور ها بسته به وجود زن است. زن



طاهره سادات جعفری

حقوق-دانشگاه
آزاد دماوند

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ نَقِيبًا» (سوره نساء آیه ۱)

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، آن کسی که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را نیز از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت و از خدایی که (با سوگند) به او از یکدیگر درخواست می کنید، پروا کنید. و (نسبت) به ارحام نیز تقوا پیشه کنید (و قطع رحم نکنید) که خداوند همواره مراقب شماست.



عهده گرفت. ثریا دلیل ماستری (فوق لیسانس) اش را در بخش صحت عامه از دانشگاه هاروارد ایالات متحده‌ی امریکا گرفته است و در بخش پالیسی و مدیریت سکتور صحت، تحصیل کرد. خانم دلیل در سال ۱۳۸۶، به عنوان کارمند بین المللی سازمان ملل انتخاب گردیده و به سومالی رفت و ریاست برنامه های صحت و تغذیه اداره یونیسیف را بر عهده گرفت. او به زبان های ازبکی، دری و انگلیسی تسلط دارد. خانم دلیل در دوره دوم ریاست جمهوری حامد کرزی به عنوان وزیر صحت افغانستان کار کرد و اکنون سفیر افغانستان در سوئیس است. او یکی از عناصر سیاسی جامعه ازبک در عرصه سیاست افغانستان شناخته می شود.

به امید روز آزادی... آزادی ذهن... آزادی قلب
... به امید روزی که افکار مردان ما از بند و زندان
تفکیک جنسیتی و تحقیر و تخریب شخصیت
جسمی و روحی زنان ما رها شود و بانوان ما به
این باور برسند که می توانند در تمامی عرصه
ها از خود و حقوق شان دفاع کنند و دوشادوش
مردانشان پایه های بنیادین خانواده را مستحکم
تر کرده و با اتحاد، سرزمین عزیز تر از جانمان را
از سیاست های دور از انسانیت، پاک کنند.

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ
...» (آیه ۱۱ سوره رعد)
«... خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملتی) را
تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در (وجود)
خودشان است تغییر دهند...»
ان شاء الله.



دکتر ثریا دلیل ارئیس کمیته اجرایی سازمان ملل در امور پناهندگان



که هیچ چیزی برای گفتن و آموزش دادن به فرزندش ندارد. فرزندی که تشنه علم و تربیت است، فرزندی که باید از همان دوران طفولیت با اجتماع خوبگیرد تا بتواند حق را از کذب و دوست را از دشمن تشخیص بدهد و به عنوان انسان هایی آگاه و روشنفکر وارد جامعه شوند. تاریک اندیشان همیشه سعی می کنند زنان را در سیاهی نگه دارند. آن ها از روشن شدن ذهن زن می ترسند. چون خوب می دانند اگر زن بداند، به فرزندش هم یاد می دهد. همچنین بسیار نیاز است که جایگاه و حقوق زن در خانواده و جامعه آموزش داده شود تا کسی حتی خود زن آن حق را پایمال نکند و همچنین حقوق مرد نیز تعلیم داده شود چرا که از آن سوءاستفاده نشود.



اگر یک زن بی سواد باشد، زمانی که ازدواج کرد و فرزندی به دنیا آورد؛ یک مادر بی سواد خواهد بود که هیچ چیزی برای گفتن و آموزش دادن به فرزندش که تشنه آموختن و یادگیری است، نخواهد داشت!

نمونه ای افتخارآمیز از زن موفق افغان: بانو ثریا دلیل

ثریا دلیل در سال ۱۳۴۷ خورشیدی در شهر کابل به دنیا آمده است. در اصل، او از ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب است. خانم دلیل، تعلیمات اش را در لیسه زرغونه شهر کابل به پایان رسانده است و لیسانسش را در رشته طب از دانشگاه طبی کابل به دست آورده است. او در سال ۱۳۷۳ به اداره صندوق بین المللی پول پیوست و به حیث مسئول برنامه های صحت، برای ۹ ولایت شمال و شمال شرق افغانستان این اداره کار کرد و سپس به حیث مسئول برنامه ملی صحت افغانستان مقیم اسلام آباد تعیین شد. خانم دلیل بعد از ایجاد حکومت انتقالی در افغانستان، دوباره به کابل برگشت و مسئولیت برنامه صحت مادران در یونیسیف افغانستان را بر



قمر راسخ

مأمایی: آزاد اراک



افغانستان است. اصغری بغل دستیمان یکبار به ما گفته بود توی یک فیلم دیده که افغانی ها (نه! افغانستانی ها، این را آقای داماد آینده گفت که افغانستانی درست است) زشت هستند و بوی بد می دهند. اما آقای داماد آینده نه زشت بود و نه بوی بد می داد.

بالاخره ما یک توریست پیدا کردیم و می خواستیم موضوع انشایمان بشود. اما مامانمان دعویمان کرد و گفت: «اصلا جای بچه در مراسم خواستگاری نیست.» ولی ما آنقدر غر زدیم و اصرار کردیم، تا آخر

مامانمان کلافه شد و از آقای داماد آینده خواهش کرد تا موضوع انشایمان بشود و ما یک ماچ آبدار برایش کنار گذاشتیم.

آقای داماد گفت اهل افغانستان است. افغانستان همسایه ایران است و مردم افغانستان هم، درست مثل مردم ایران متفاوت هستند. یعنی باهمدیگر فرق میکنند. بعضی هایشان پولدارند بعضی ها فقیر و بعضی متوسط. بعضی هایشان خوب اند، بعضی های دیگر بد. او گفت در همه جای دنیا همینطور است. اینجای حرف های آقای داماد را نفهمیدیم اما با خودمان گفتیم اگر بگوییم، می گوید چقدر این بچه خنگ است. مثل وقتی که حرف های خانوم معلم را نمی فهمیم و سرمان را الکی تکان میدهیم. نمیدانیم چطور ولی او فهمید و گفت: «این موضوع مثل این می ماند که اگر در یک کلاس، یک دانش آموز تنبل باشد، معلم هیچوقت نمی گوید چون یک دانش آموز، تنبل است، این کلاس، کلاس تنبل ها است.» راست می گفت. مثلا این که اصغری تنبل است، ربطی به ما که این همه دانش آموز نمونه ای هستیم ندارد! آقای داماد گفت: «هیچ وقت آدم ها را با توجه به حرف های دیگران قضاوت نکنیم و با شناخت و فکر درباره آدم ها نظر بدهیم.»

ما داشتیم به حرف های قلمبه سلمبه آقای داماد فکر میکردیم که مامانمان یک نیشگون دردناک از ما گرفت و گفت: «بسه. آقای دکتر را خسته کردی. اگر از اول گوش می کردی، داشتند درباره همین موضوع حرف می زدند.» ما از این حرف مامانمان تعجب کردیم. اینکه آقای داماد، دکتر است، یعنی آمپول می زند و می شود یک روز مدرسه نرفت و نامه اش را به خانم مدیر داد؟! اینجا خاله مان فکر مدرسه نرفتن را با جمله اش از توی سرمان بیرون کرد! گفت: «به کسی که خیلی خیلی درس بخواند هم دکتر می گویند.» یعنی آقای داماد دکتر هست اما دکتر نیست!

مامانمان داشت چپ چپ نگاهمان می کرد و برایمان خط و نشان می کشید. پس با یک لبخند، دندانهای یکی در میانمان را نشان دادیم و آخرین سوالمان را از آقای داماد دکتر پرسیدیم: می شود دوست باشیم؟

پایان

دختر خاله ما که اسمش زهرا است، سه سال پیش بعد از کلی درس خواندن، دود چراغ خوردن و خالی کردن جیب بابایش و پر کردن جیب موسسه، بالاخره وارد دانشگاه مورد علاقه اش که سر درس شبیه پنجاه تومنی است، شد. دختر خاله از این موضوع خیلی خوشحال بود و ما هم هی فرت و فرت خوشحالی هایش را لایک و قلب سبز برایش کامنت می کردیم. ما که می گوییم منظورمان ما و مامانمان هستیم. چون که مامانمان می گوید ما دهانمان بوی شیر می دهد و خانم غفاری در گروه همسایه ها یک پست گذاشته که داشتن گوشی یا تبلت و ... برای ما که دهانمان بوی شیر می دهد مضر است؛ یعنی ضرر دارد. ما فکر می کنیم هیچوقت گوشی نداشته باشیم، چون مامانمان هر روز یک لیوان شیر به خوردمان می دهد، پسر خانم غفاری حتما شیر نمی خورد که آی پد دارد. شاید هم به خاطر این که آی پد گران است، مامانمان به ما شیر می دهد تا نتوانیم آی پد داشته باشیم.

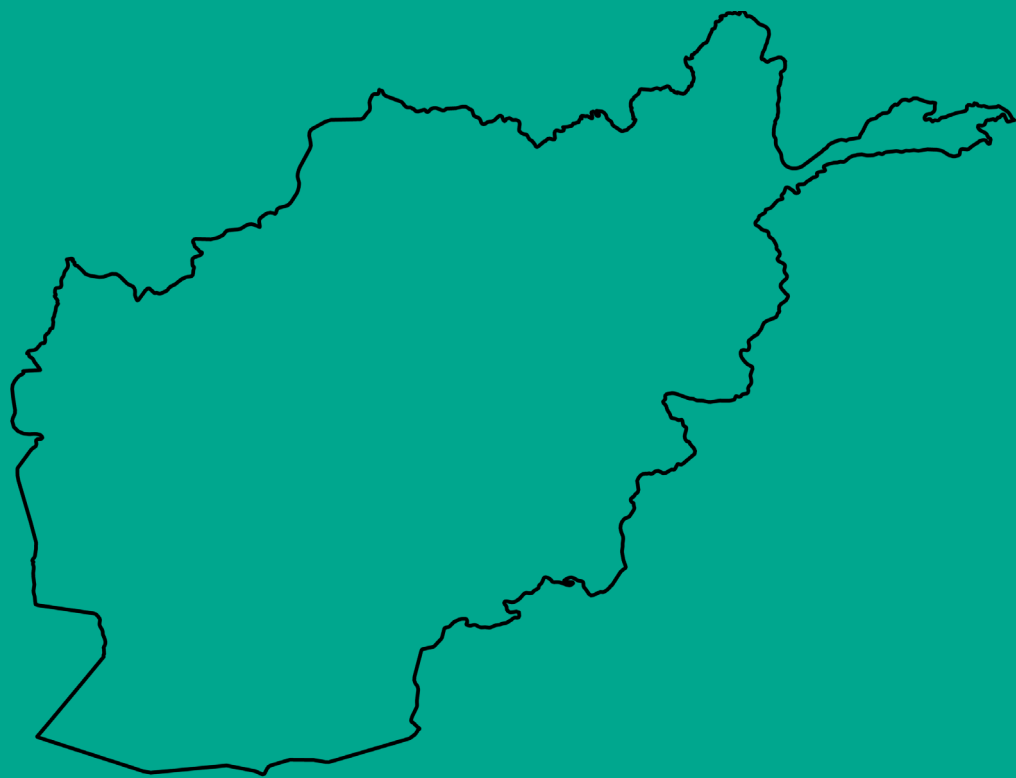
یک روز عمه آمده بود خانه ما و داشتند با مامانمان عکس های دخترخاله زهرا را نگاه می کردند. ما روی فرش طاق باز خوابیده بودیم و داشتیم فکر می کردیم که چرا با این که مامانمان هم شیر می خورد، اما دهانش بوی شیر نمی دهد؟! یا حتی عمه مان؟ چون به نتیجه ای نرسیدیم، رفتیم تا با مامان و عمه مان عکس نگاه کنیم. توی یکی از عکس ها دخترخاله زهرا تنهایی بر درختی تکیه کرده بود و از اینجا مشکوک شدیم و با خودمان گفتیم حتما عاشق شده است. عمه مان هم گفت «این دختر حتما سرش توی درس و کتاب نبوده و ...» بگذریم؛ ما که به این حرف ها که مامانمان میگوید خاله زنکی و از روی حسادت است توجه نمی کنیم! البته هنوز نمی دانیم این حرفی را که عمه زده چرا به آن نمی گویند عمه زنکی و می گویند خاله زنکی؟!

به قول بابایمان وارد حاشیه نشویم و برویم سر اصل مطلب. خلاصه که ما یک حدس هایی زده بودیم، تا این که خاله مان یک روز زنگ زد و گفت: «شب بیایید خانه ما. برای زهرا خواستگار می آید.» خب خواستگار بیاید به ما چه؟ ما انشا داریم. (این را ما در ذهنمان گفتیم) اما مامانمان یک عالمه سوال پرسید و در آخر گفت: «باشد می آییم.» و رفتیم.

ما چرا از این قرار بود که آقای خواستگار دخترخاله زهرا، ایرانی نبود. البته ما اولش باور نکردیم. چون همه چیزش شبیه ما بود؛ قیافه اش، لباس هایش و ... حتی وقتی ما به او گفتیم:

«hello, how are you? I'm fine, thank you, and you?»

خندید و گفت: «سلام عموجان!» دیگر تعجبمان صد برابر شد. از بین حرف های مامانمان فهمیدیم که آقای داماد آینده اسم کشورش



از چمن تا دشت لیل نیست لکر مجنون تو را
سبز من صایم از لوی تا هاون تو را

ای وطن ای یوسف در چاه افتاده، قسم!
باطناب دار خود هم می لسم بیرون تو را...

قنبر علی تابش